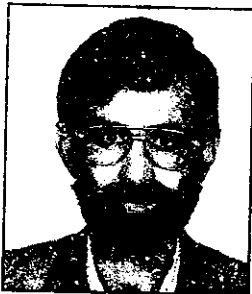


نقد و بررسی وحدت حوزه و دانشگاه در دو دهه اخیر



اشاره:

پس از گذشته دو دهه از طرح اندیشه وحدت حوزه و دانشگاه به چه تعریفی از وحدت حوزه و دانشگاه رسیده‌ایم؟ لزوم وحدت حوزه و دانشگاه و امکان وقوع این وحدت در چه سطحی امکان پذیر خواهد بود؟ آیا بدون همساز کردن زمینه‌های مقدماتی وحدت می‌توان از وحدت معطوف به آرمانها و ارزشهای نهایی سخن گفت؟ اقدامات انجام گرفته و ارزیابی نتایج بدست آمده چیست؟ آنچه در پیش رو دارید گفتگو درباره پرسش‌های فوق و نقد و بررسی وحدت حوزه و دانشگاه طی دو دهه اخیر است. در این گفتگو حجة الاسلام والمسلمین اعرافی رئیس دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، دکتر منتظری رئیس جهاد دانشگاهی و دکتر الهام معاون پژوهشی سازمان تبلیغات اسلامی حضور دارند.



مبتنی بر واقعیت باشد و در حقیقت مفهوم وحدت حوزه و دانشگاه را ملموس سازد. در سالهای اخیر، برخی معتقد شدند که «وحدت» امکان پذیر نیست بلکه باید از «پیوند» سخن گفت، چراکه رسیدن به وحدت آرمانی است که در عمل امکان پذیر نخواهد گشت. ابتدا از حجة الاسلام والمسلمین اعرافی رئیس محترم پژوهشگاه «حوزه و دانشگاه» تقاضا می‌کنیم که بحث را آغاز کنند.

● **دانشگاه اسلام:** با سپاس از قبول زحمت و تشریف فرمایی میهمانان گرامی، موضوع این گفتگو «بررسی و نقد اقدامات انجام شده و مسیر طی شده برای دستیابی به وحدت حوزه و دانشگاه، در دو دهه اخیر» است. پس از گذشت دو دهه از طرح اندیشه وحدت حوزه و دانشگاه به چه تعریفی از وحدت حوزه و دانشگاه رسیده‌ایم؟ نه یک تعریف ذهنی که ما را از واقعیات دور کند بلکه تعریفی که



■ **اعرافى:** این ایام را گرامی می‌دارم و درود می‌فرستم به ارواح طیبه شهدای اسلام و شهیدان حوزه و دانشگاه و شهید دکتر مفتاح. همانگونه که اشاره کردید این بحث به صورت جدی مطرح شده است که ما در مناسبت و سالروز وحدت حوزه و دانشگاه، معتقد به وحدتیم یا به نوعی ارتباط و همکاری، مباحثی نیز پیرامون وحدت حوزه و دانشگاه در اندیشه حضرت امام علیه السلام مطرح شده است، نظیر اینکه آیا نظر ایشان «ادغام ساختاری» بوده است یا «وحدت آرمانی» و یا جنبه‌های دیگر.

محورهایی که در اینجا مطرح می‌شود چند چیز است. یکی بحث وحدت آرمانی است که در واقع ما می‌گوییم حوزه و دانشگاه در آرمانهای کلی و متعالی با هم مشترک باشند و در این آرمانها وحدت داشته باشند و آرمانهای مشخص و واحدی را تعقیب کنند. منظور از آرمان، همان اهداف متعالی است نه اهداف کوتاه مدت، یعنی اینکه فرد و جامعه سمت و سو و جهت‌گیری‌های دینی داشته باشند. این یک بعد و معنا و جنبه‌ای از وحدت است. از اینکه بگذریم، محورهای متعدد دیگری نیز مطرح می‌شود. گاهی اوقات منظور از وحدت، یکسان‌سازی ساختارهای آموزشی و پژوهشی است، یعنی تعیین ساختارهای مشخص و نظامهای معین و واحدهای آموزشی و پژوهشی یکسان. غایت و انتهای این مسیر رسیدن به نوعی ادغام است. گاهی مراد از وحدت، ایجاد ارتباط فرهنگی و سیاسی و جهت‌گیری‌های کلی این دو مرکز آموزشی است. حتی وحدت در اهداف میانی و ریزتر از آن و گاهی اوقات نیز منظور از وحدت، وحدت عملیاتی در مقام اداره کشور یا نهادهای اجرایی، تقنینی و قضایی است.

به نظر بنده، عمده‌ترین موضوعی که در زمینه وحدت این دو نهاد حائز بیشترین اهمیت است، همان وحدت آرمانی است. یعنی اینکه واقعاً حوزه و دانشگاه به سمتی بروند که در اهداف متعالی برای فرد و جامعه به اندیشه‌های واحدی برسند، این شاید عمده‌ترین چیزی است که منظور امام علیه السلام است. برای وصول به آن وحدت آرمانی، مهم آن است که زبان مشترک و درک متقابل از یکدیگر، وجود داشته باشد. طبعاً در این شرایط، وحدت مورد نظر نیز قابل وصول خواهد بود.

از این سطح متعالی که بگذریم، در موضوعات دیگر پیوند و ارتباط در حد وحدت الزامی نیست. اندیشه وحدت حوزه و دانشگاه، همان اندیشه وحدت آرمانی میان حوزه و دانشگاه است. در جهات دیگر، ایجاد این وحدت لاقضاء است، یعنی دیگر نیازی نیست که ساختارهای واحدی را برای این دو نهاد آموزشی تعریف کنیم.

ممکن است زمانی به جایی برسیم که حداقل در علوم انسانی یک ساختار واحدی را از جهت آموزشی و پژوهشی تعریف کنیم و ممکن است نیازها ما را به آنجا نیز نکشاند. فکر می‌کنم آنچه که امام علیه السلام منظورشان بوده و واقعاً نیز قابل دفاع می‌باشد این است که ما در آرمانهای متعالی با یکدیگر هم‌اندیشی، همراهی و مسیر واحدی داشته باشیم. در سطوح پایین‌تر، مثلاً اهداف متوسط، ممکن است هر نهادی هدفی را برای خود تعریف و پیگیری نماید، اما ساختارها ممکن است متفاوت باشند. در این امور، مسئله عمده آن است که یکدیگر را درک کنیم و زبان یکدیگر را بفهمیم و همکاری داشته باشیم. در بحث‌های آموزشی، در واقع نوعی همکاری لازم است. در بحث‌های پژوهشی، بخصوص حوزه‌های علوم انسانی،



اعرافى:

عمده‌ترین موضوعی که در زمینه وحدت این دو نهاد حائز بیشترین اهمیت است، همان وحدت آرمانی است. یعنی اینکه واقعاً حوزه و دانشگاه به سمتی بروند که در اهداف متعالی برای فرد و جامعه به اندیشه‌های واحدی برسند، این شاید عمده‌ترین چیزی است که منظور امام علیه السلام است.

همکاری و پیوند ضروری است. در بحث‌های عملیاتی کشور واقعاً همکاری و ارتباط لازم است، ولی به هیچ معنا ضرورتی ندارد که ادغام و یکسان‌سازی در همه زمینه‌ها انجام شود. ادغام و یکسان‌سازی حوزه و دانشگاه مانعی هم ندارد، یعنی می‌توان نشست و طراحی کرد و به یک شکل و سازمان واحد رسید، ولی این اقدام ضرورت ندارد. بنابراین، وحدت در دو محور ضروری است: یکی وحدت در آرمان‌های متعالی و دیگری همکاری در امور آموزشی، پژوهشی، سیاسی، اجتماعی و در کارهای مدیریتی کشور.

● **دانشگاه اسلامیه** : نوبت به جناب آقای دکتر منتظری رئیس محترم جهاد دانشگاهی می‌رسد. آقای منتظری! جنابعالی ملاحظه نمودید که آقای اعرافی مقوله وحدت حوزه و دانشگاه را صرفاً در آرمانها و مدیریت عملیاتی کشور ضروری دانست و در سایر زمینه‌ها، توصیه به همکاری و پیوند نمود. حالا، تعریف شما از وحدت چیست؟ بفرمایید.

□ **منتظری:** به نظر من برای رسیدن به تصویر روشنی از

تعریف وحدت حوزه و دانشگاه، نگاهی به اندیشه‌های حضرت امام علیه السلام و پیشگامان وحدت حوزه و دانشگاه شاید بسیار راهگشا باشد. تا آن جا که من متوجه هستم، امام علیه السلام دانشگاه و حوزه را مرکز ثقل اداره جامعه می‌دانستند و از سوی دیگر، نگاه ژرف اندیش و تیزبین ایشان هم از لایه‌لای صفحات تاریخ نشان می‌دهد که تلاش سازمان یافته‌ای وجود داشته تا بین این دو قشر متفکر و تعیین کننده جامعه فاصله و حتی بدبینی ایجاد کنند. از این جهت ایشان شعار وحدت حوزه و دانشگاه را بطور جدی در کنار سایر شعارهای انقلاب مطرح کردند و همانطور که جناب آقای اعرافی به مسئله پرداختند، تصور بنده نیز این است که واقعاً وحدتی که مورد اشاره است در حقیقت وحدت آرمانی است و قرار نیست دانشگاه، تبدیل به حوزه بشود و حوزه، تبدیل به دانشگاه؛ دانشگاه یک شأن و شئونی برای خود دارد و حوزه نیز همینطور که بایستی این شأن و منزلت محفوظ بماند. یعنی قطعاً وحدتی که از آن یاد می‌کنیم وحدت ساختاری و شکلی نیست بلکه یک وحدت محتوایی است. غایت و مقصود وحدت محتوایی، اداره بهتر امور جامعه و همچنین دفاع از منافع محرومان و مستضعفان است. در این چارچوب قطعاً ما به همان تعریفی می‌رسیم که جناب آقای اعرافی آن را از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دادند.

اگر حوزه و دانشگاه آرمانهای مشترکی مانند خدمت به دین، خدمت به آرمان‌های انقلاب و خدمت به منافع ملت را داشته باشند و در پی تحقق آزادی، استقلال و آبادانی کشور باشند، به نظر من ما به یک بخش عمده و اساسی و اصلی این شعار دست یافته‌ایم. متأسفانه این شعار خوب و اساسی مانند عموم شعارهای ما، دستخوش انواع تفاسیر و تعبیر مختلف بوده است. در دود دهه اخیر هم که مورد اشاره جنابعالی بود، ما در واقع این تعبیر و تفاسیر را می‌توانیم ملاحظه کنیم که گاهی همین تفاسیر و تعبیر ناقص موجب سوء استفاده دشمن هم شده است، یعنی گاهی در دانشگاهها این شبهه مطرح شده است که آیا می‌خواهید ما را تبدیل به حوزه علمیه کنید؟ یا در حوزه‌ها گفته‌اند که آیا می‌خواهید حوزه را تبدیل به دانشگاه بکنید؟ و شاید یک نوع مقاومتی را هم به وجود آورده، لذا ما برای اینکه این شعار در کلیت خود و در جایگاه اصلی خودش مطرح بشود، بایستی سمت و جهت‌گیری خودمان را به سمت وحدت آرمانی سوق بدهیم و واقعاً هم در حق این دو مرکز بزرگ علمی و اداره کننده جامعه هم ظلم نکنیم. زیرا اگر شما بخواهید حوزه را مانند دانشگاه اداره کنید، به نظر من در حق حوزه ظلم کرده‌اید. اگر بخواهید دانشگاه را مانند حوزه اداره کنید، باز در



حق آن نیز ظلم خواهید کرد. اگر چه از روشها و متدهای مفیدی که وجود دارد - چه در حوزه و چه در دانشگاه - می توان بهره جست. ممکن است این روشها خارج از حوزه یا دانشگاه هم باشند و ما بتوانیم آنها را اخذ کنیم. بنابراین، اخذ این روشها از یکدیگر به معنای تلاش برای ایجاد وحدت نیست. فرض بفرمایید روشی که در حوزهها مطرح است، روش مباحثه، روش گرفتن اساتیدی که تقریباً به نحوی آزادانه انتخاب می شوند و طلاب آزادانه در سرکلاسهای استاد حاضر می شوند و در یک زمینه هایی که می توانند با فراغ بال مثلاً درسی را انتخاب کنند و به طور فوق برنامه این دروس را بخوانند. شاید مثلاً اگر در دانشگاه هم این روش را استفاده کنیم به لحاظ آموزشی و تربیت فکری و تقویت استعدادها، تبعات مثبتی در دانشگاه به وجود بیاورید. اما این نه به این خاطر باشد که ما بخواهیم وحدت ایجاد بکنیم، بلکه ما روش خوبی را در حوزه دیده ایم و می خواهیم در دانشگاه هم استفاده کنیم.

منتظری:

اگر حوزه و دانشگاه آرمانهای مشترکی مانند خدمت به دین، خدمت به آرمان های انقلاب و خدمت به منافع ملت را داشته باشند و در پی تحقق آزادی، استقلال و آبادانی کشور باشند، به نظر من ما به یک بخش عمده و اساسی و اصلی این شعار دست یافته ایم.

گاهی من تأسف می خورم که چرا روش هایی را از دانشگاه به حوزه برده اند و طراوت و خلوص حوزه را به نظر من تا حدودی آسیب پذیر کرده اند. تشکیل کلاس های ترمی، سیستم نمره دادن و مدرک و ... نمونه هایی از این امر است. اگر به خاطر داشته باشید، یکی از شعارهای اساسی در انقلاب فرهنگی آن بود که واقعاً مدرک را به عنوان ارزش تلقی نکنیم، اما ما الان می بینیم که نه تنها در دانشگاه ها این امر شدت پیدا کرده بلکه در حوزه ها نیز متأسفانه مدرک مهم تلقی شده است و یا حتی اساتیدی که از حوزه تشریف می آورند به دانشگاهها، اینها هم باید به نوعی ارزش یابی مدرک بشوند و معادل لیسانس، فوق لیسانس، یا دکترا دریافت نمایند، بعد هم این عناوین جاهایی مورد استفاده قرار بگیرد و به آن تفاخر بشود. به نظر من این تفاخری ندارد، چیزی نیست که ما بخواهیم به آن بیاییم و بعد هم خدای نکرده، به اشتباه آن را به عنوان وحدت و نزدیکی حوزه و دانشگاه بگیریم. به هر حال امیدواریم که همه ما با هم تلاش کنیم تا دقیقاً در جهت همان اهدافی که پیشگامان این راه تعیین کرده اند، یعنی دست یابی به وحدت آرمانی، حرکت کنیم و انشاء... همه مردم از برکات وحدت استفاده کنند.

کمال جامعه، ارتباطات این مراکز لازم است، اگر به یک ذهنیت مشترک برسند، این خود تصویری از وحدت است که الزاماً لازم نیست در آرمانهای متعالی هم دقیقاً به یک نقطه واحد و مشترکی دست یابند.

ممکن است کسی جامعه دینی را به آن شکل قبول نداشته باشد، ولی این را بپذیرد که این جامعه با این بافت و ساختاری که دارد نیازمند این است که این دو قشر باید با هم تعامل و تبادل داشته باشند، این ذهنیت اگر وجود داشته باشد، عملاً موجب ارتباط و همکاری می شود. به عبارت دیگر، می خواهیم بگویم که می توان ضرورت وحدت و ارتباط حوزه و دانشگاه را از ابعاد مختلف تحلیل کرد. یکی از ابعاد مهم آن بحث روان شناسی اجتماعی است، یعنی همانطوری که در جامعه شناسی هم مطرح می شود، اندیشه، فکر و روان جامعه متأثر از قله های فکری جامعه است، یعنی درصد بالایی از گروه های متوسط و پایین جامعه متأثر از قله ها و نخبگان هستند. در جوامعی مثل جامعه ما، یعنی جامعه ای که هم متکی به سنتها است و تکیه بر اصالت های اسلامی دارد و هم به هر حال باید متناسب با زمان،

■ اعراقی: البته زمانی که می گویم وحدت آرمانی، در واقع یک لایه و سطح متعالی از تصویر وحدت را مورد توجه قرار داده ایم، اما وحدت، لایه بعدی و سطح نازلتری هم دارد که در صورتی که آن وحدت آرمانی جدی وجود نداشته باشد، اگر دو طرف به این نتیجه برسند که برای سعادت، رشد و ترقی و

منتظری:

**گاهی من تأسف می خورم که چرا
روش‌هایی را از دانشگاه به حوزه برده‌اند
و طراوت و خلوص حوزه را به نظر من
ناحدودی آسیب‌پذیر کرده‌اند.
تشکیل کلاس‌های ترمی، سیستم نمره‌دادن
و مدرک و ... نمونه‌هایی
از این امر است.**

خودش را تطبیق بدهد، عملاً دو نوع نهاد علمی هم برای این دو ویژگی پیدا شده و به هر حال جامعه نگاهش به این قله‌هاست و درصد بالایی از قوانین جامعه از آنها الهام می‌گیرد. اگر در میان آن قله‌ها تشمت و تعارض جدی وجود داشته باشد عملاً این تعارض به بدنه جامعه هم سرایت پیدا می‌کند. رویکرد روان شناختی به این مسئله اینگونه است. بنابراین، در جامعه‌ای با این ساخت و بافت، اگر ما سعادت و صلابت روانی - اجتماعی جامعه‌مان را می‌خواهیم، باید میان آن قله‌ها نوعی تبادل و تعامل را برقرار کنیم و اگر واقعاً به دو بخش مجزا و متعارض تقسیم بشود، این تعارض به بدنه جامعه سرایت می‌کند و همانطور که تاریخ ما هم نشان می‌دهد، هرگاه این جدایی در قله اتفاق افتاده است، جامعه ما مشتت گشته و آسیب‌های فراوانی هم دیده است. ما می‌توانیم درباره وحدت دو سطح ترسیم کنیم. یک سطح آن است که اکثریت قاطع دانشگاهی و حوزوی ما واقعاً در یک نقطه‌های مشخص و آرمانی اصلی (در تصویر آینده جامعه، در زندگی دینی و امثال اینها) به یک نقطه خوب، روشن و واضحی رسیده‌اند یا حداقل بخشهایی از آنها به این مسئله رسیده‌اند، این یک نوع وحدت آرمانی است. ولی یک

اعرافی:

**حوزه باید این واقعیت را بپذیرد
که زمانی متصدی همه دانشهای عصر خود
بوده است، دانش‌هایی که در یک جا
متمرکز بوده، اما امروز رقیبان
علمی بسیاری دارد.
این پذیرش، خود منشأ تعامل و تبادل و دست
همکاری دادن با دانشگاه است.**

وحدت دیگر نیز وجود دارد. لازم نیست در این وحدت همه یک آرمان را داشته باشند و حتی کسی که آن وحدت آرمانی را مدنظر ندارد می‌تواند در سطح پایین‌تر به وحدت معتقد باشد. حوزه باید این واقعیت را بپذیرد که زمانی متصدی همه دانشهای عصر خود بوده است، دانش‌هایی که در یک جا متمرکز بوده، اما امروز رقیبان علمی بسیاری دارد. این پذیرش، خود منشأ تعامل و تبادل و دست همکاری دادن با دانشگاه است. همانطور که دانشگاه هم باید این نکته را بپذیرد که وضع جامعه ما وضعیتی نیست که بشود منهای دین به همه کارها سروسامان داد. بنابراین، من خلاصه می‌کنم. با توجه به مقدمه‌ای که عرض شد، در یک سطوحی از وحدت حوزه و دانشگاه، وحدت آرمانی به معنای فلسفی برقرار می‌شود و همان وحدت، در شئون اجرایی و سیاست‌گذاری هم مبدل به همکاری می‌شود و مبنای همکاری و ارتباط قرار می‌گیرد، ولی در یک سطح نازلتر می‌شود گفت که اگر ما آن آرمان‌های واحد را هم نداشته باشیم، به هر حال باید دست به همکاری و تعامل پیوند زده و به آن تن بدهیم.

● **دانشگاه اسلامیه:** آیا واقعاً به نظر شما می‌توان بدون همساز کردن و همگامی جنبه‌های مقدماتی و زمینه‌های قبلی ساختارهایی که به رشد و ارزشیابی حوزه و دانشگاه شکل می‌دهند، از آن وحدتی که معطوف به آرمانها و ارزشهای نهایی است سخن گفت؟ در آن صورت، به نظر می‌رسد یک مقداری کار مشکل می‌شود. چگونه می‌توانیم با سرعت به یک اتحاد و اتفاق نظر در مسایل مهم و بنیادی نظیر اهداف و ارزشهایمان دست پیدا کنیم، اما مقدمات و زمینه‌های قبلی متفاوت و بیگانه‌شان را در نظر بگیریم؟ به عنوان نمونه، امروزه کسانی «وحدت معرفتی» را مطرح می‌کنند. آنها معتقدند منابع معرفتی حوزه و دانشگاه باید با هم یکی باشد و برابری مسئله پافشاری هم کرده‌اند. «وحدت معرفتی» البته نه به آن معنا که حوزه و دانشگاه یکسان بیندیشند، اما به این معنا که در شرایطی که دانشگاهی ما برای نظریه‌های علمی خودش به منابع دینی مراجعه نمی‌کند، یا حوزوی ما به منابع علمی روز و جدید که عموماً علوم تجربی است رجوع نمی‌کند و در نتیجه، هر دو در دو حال و هوا، دو سمت و سو، دو زمینه، دو ساختار رشد پیدا می‌کنند و منظومه معرفتی‌شان متفاوت می‌شود، آیا در این فضا می‌توان انتظار وحدت داشت؟ آیا واقعاً این امر عملی است؟!

☐ منتظری: اگر ما دانشگاه و حوزه را دو مرکز ثقل فعال در جامعه بدانیم، همانگونه که این مطلب را نیز در بیانات امام راحل علیه السلام به درستی و به صراحت می‌بینیم، آن وقت به نظر من



آن نکته‌ای که آقای اعرافی فرمودند می‌تواند مشکل را حل بکند، یعنی اینکه زبان مشترک پیدا کنند و به یک درک متقابل برسند. حوزه پذیرد که یکی از مراکز ثقل فکری جامعه دانشگاه است و دانشگاه هم پذیرد که یکی از مراکز اداره کننده و مراکز فکری جامعه حوزه است.

لازم نیست استادی که می‌خواهد درس هندسه بدهد به منابع دینی رجوع بکند. خود این که استاد فرد مسلمان و معتقدی باشد، یک آدم متعبدی باشد و به منافع ملی و استقلال کشورش فکر بکند، قطعاً آنجایی که منبع فکری و معرفتی‌اش را متضاد با اعتقاداتش بیابد، طبیعتاً حداقل یک علامت سؤال در مقابلش خواهد گذاشت. در حوزه هم همینطور است. در حوزه هم یک روحانی و یک طلبه که مشغول تلمذ علوم دینی است، در زمانی که نیازمند علوم جدید است به آن مراجعه می‌کند. فرض بفرمایید طلابی که امروز برای تبلیغ باید به خارج از کشور اعزام بشوند، احتیاج به زبان پیدا می‌کنند و می‌روند زبان را یاد می‌گیرند، در آن حدی که یک زبان مشترکی میان خود و مخاطب خود پیدا بکنند. لازم نیست به دانشگاه - اگر اعتقاد داشته باشند که معرفت دانشگاه و حوزه متفاوت است - بروند، اول آن منبع را یاد بگیرند بعد زبان را بیاموزند. به نظر من، واقعیت قضیه این است که ما نباید برای خودمان یک محدودیتی را ایجاد کنیم و بعد در گردابی گرفتار شویم که در آن نه دانشگاه، حوزه خواهد شد و نه حوزه، دانشگاه و نه وحدتی به وجود خواهد آمد.

یک موقع هست که می‌گویید دانشگاه محصول تفکر غربی است و مثلاً منبع معرفتی اینها چیز دیگری است و طبیعتاً محصولات دانشگاه هم نمی‌تواند در یک جامعه دینی جایگاهی داشته باشد، پس وحدت هم معنا ندارد. البته می‌توان این بحث‌های نظری را مطرح کرد و به پایه‌های تشکیل دانشگاه و اینکه چرا دانشگاه در غرب تشکیل شده و چگونه وارد کشور ما شده پرداخت و همان حرفهای خسته کننده‌ای که خود شما بیش از همه می‌دانید و سالها پیش مطرح شده، سخنرانی‌ها و جزوات و کتابهای بسیاری پیرامونش نوشته شده است، اما واقعیت قضیه آن است که هیچ کدامشان ما را به سرمزمل مقصود نرسانده است. آنچه که بیش از همه در این مباحث اهمیت دارد، درک روح پیام امام و پیشگامان وحدت حوزه و دانشگاه است. این عزیزان می‌خواستند بگویند که برای سعادت این ملت، باید این دو قشر در کنار هم باشند، همدیگر را درک کنند، زبان یکدیگر را متوجه بشوند و نهایتاً مطالعه و بحث پیرامون اصطلاحات متفاوت سبب جدایی این دو قشر نشود. چرا؟ برای

منتظری:

لازم نیست استادی که می‌خواهد درس هندسه بدهد به منابع دینی رجوع بکند. خود این که استاد فرد مسلمان و معتقدی باشد، یک آدم متعبدی باشد و به منافع ملی و استقلال کشورش فکر بکند، قطعاً آنجایی که منبع فکری و معرفتی‌اش را متضاد با اعتقاداتش بیابد، طبیعتاً حداقل یک علامت سؤال در مقابلش خواهد گذاشت.

اینکه جدایی خواست دشمنان اسلام است و اگر این را بپذیریم، دیگر به نظر من به سهولت می‌توان وجوه عملی وحدت را جستجو کرد و همانطور که اشاره کردند در واقع می‌توان پیوند، همکاری، ارتباط، زبان مشترک و تعاون را امکان پذیر نمود. به نظر من این راه عملی‌تر است. امروزه ما حضور روحانیت را در دانشگاه داریم و اگر نگویم اکثریت، باید بگویم جمع قابل توجهی از آنها موفق هستند. در ارتباط، نشست و برخاست با دانشگاهیان و دانشجویان، گاهی همکاری‌های خوب علمی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی میان آنها حاصل می‌شود. همینطور، دانشگاهیان با حوزه‌ها سروکار دارند، رفت و آمد و تعامل دارند. به نظر من این جنبه از وحدت، خیلی مهم‌تر از این است که بخواهیم وارد عرصه‌ای بشویم که بعید می‌دانم سالم از آن بیرون بیایم، با توجه به اینکه عمده مطالبی که در عرصه معرفتی مطرح است مطالب نظری است که در آخر هم به نتیجه نخواهد رسید.

● **دانشگاه اسلامیه:** آیا شما می‌خواهید بگویید که واقعیت‌های موجود به مطلوب‌های معرفتی ما در وحدت حوزه و دانشگاه تن نمی‌دهد یا آنکه ما اصولاً نباید دنبال مطلوب‌هایی باشیم که ملازمه‌های معرفتی مشخصی در وحدت حوزه و دانشگاه را ملموس می‌کند؟ آیا از جهت ساختاری حداقلی از هماهنگی لازم هست یا خیر؟ آیا واقعاً بین وحدت معرفتی با وحدت از دیدگاه خودتان هیچ تلازمی نمی‌بینید؟

■ **منتظری:** همین قدر که شما مرا بپذیرید و حرف و بیان مرا طور دیگری تفسیر نکنید و من هم صحبت شما را بپذیرم و حرف شما را و مطالب شما را طور دیگری تفسیر نکنم، خود این واقعاً به عنوان مبدأ و شروع وحدت می‌تواند بسیاری از نقشه‌ها و توطئه‌های شومی که سالها در این کشور حاکم بوده را نقش بر آب بکند. داستان عبید زاکانی را شنیده‌اید که یک قاضی و روحانی با هم مشکل و اختلافی داشتند. بالاخره قاضی به رحمت خدا رفت. به روحانی می‌گفتند: بیا به این مرحوم تلقین بخوان. گفت: من برای ایشان تلقین نمی‌خوانم. من هر چه برای ایشان بخوانم چیز دیگری متوجه خواهد شد. حالا داستان وحدت حوزه و دانشگاه هم همینطور شده است.

● **دانشگاه اسلامیه:** ببینید! در گذشته دانشجویان فنی - مهندسی و پزشکی، به دلیل اینکه به طور کلی یک خلاء بزرگ در معارف دینی داشتند خیلی راحت آماده بودند که این معارف دینی را از اساتید حوزه بگیرند و زود جوش بخورند. در حقیقت خودشان زبان خاصی در بخشی که نیاز داشتند ایجاد نکرده بودند. از آن طرف علمای حوزوی هم که می‌خواستند مدرسه بسازند مهندس لازم داشتند. بعضی از دانشجویان مهندسی آمدند قم برای درس خواندن و بعد شروع کردند به مدرسه‌سازی برای علماء. در نتیجه، هر دو دقیقاً خلاء یکدیگر را پر می‌کردند و هیچ مشکلی نبود. اما مسئله از آنجایی شروع شد که دانشجویی که روان‌شناسی خوانده و مثلاً با اندیشه‌های پیاز، فروید و ... آشنا شده، دیگر نمی‌توانست درس اخلاق فلان عالم دینی را به عنوان یک نظریه و تفکر بپذیرد، چرا که در آنجا با تضادهای بسیار مستقیمی مواجه می‌شد و بالاخره باید این را برای خودش حل می‌کرد. باید انتخاب می‌کرد، یا باید آن عالم دینی را ترجیح می‌داد و می‌گفت که آقای پیازه حرفهایی را براساس تجربه گفته‌است ولی اینکه حرف‌های او چقدر ارزش دارد خدا می‌داند و در نهایت، نمی‌شود خیلی برایش اعتبار قائل شد و یا بایستی عکس این را انتخاب می‌کرد و می‌گفت که این علماء از زمان عقب مانده‌اند و اصلاً در این مسایل حرفی برای گفتن ندارند. در بسیاری از موارد راه دوم برگزیده شده

است. عرض بنده این است که وقتی شما می‌فرمایید هر دو ایمان داشته باشند، هر دو اعتقاد داشته باشند، با توجه به اینکه بسیاری از ایمان‌ها از دانش‌ها و معرفت‌ها بر می‌خیزد، باز هم به ضرورت همسازی معرفتی می‌رسیم.

■ **منتظری:** ممکن است این در مناقشات و مباحث علمی باشد، اما زمانی جای نگرانی است که بخواهد به منازعات اجتماعی، سیاسی و اجرایی بکشد. به هر حال من هم مطابق نظر دوستان، مخالف شناخت یا ایجاد این زمینه‌ها نیستم ولی خیلی آنها را اصل نکنیم، چرا که ما را از آن هدف اصلی دور می‌کند. نکته بعدی که می‌خواستم به آن اشاره کنم، نظام ارزشیابی نشده حوزه است. من معتقدم مراتب علمی حوزه در درون خودش ارزشیابی شده، شناخته شده و باید این را به دانشگاه هم معرفی کرد و جا انداخت. این درست نیست که به خاطر اینکه نظام ارزشیابی دانشگاه شکل دیگری است و برای اینکه تعامل و همکاری داشته باشیم، حوزه را تسلیم نظام ارزشیابی ای بنماییم که کار آمدی‌اش در خود دانشگاه نیز زیر سؤال است. کما اینکه در انقلاب فرهنگی گفتیم که باید مدرک‌گرایی از نظام آموزشی ما به طور کلی حذف شود، نه اینکه مدرک ندهند، باز اشتباه نشود؛ مدرک اصل نباشد و در واقع همان فضل اصل باشد. سواد به معنای واقعی‌اش اصل باشد. ما نباید نظامی را که سالها تجربه کرده و فضلاء و علمای بزرگی تربیت نموده و برای خودش هم ارزشیابی شناخته شده و مشخصی دارد را به هم بزنیم.

■ **اعراف:** این فرمایش آقای منتظری به بررسی بیشتر نیاز دارد. ببینید، در گذشته نظام حوزه، نظامی بوده بسیار محدود و تعداد جمعیت طلاب هم کم بوده و از آن طرف، این امکان هم که دانش‌آموختگان حوزوی بتوانند خدمات ارائه دهند کم بوده است. این فضای قبل از انقلاب بود، ورودی و خروجی حوزه کم بود و این افراد هم معمولاً افراد باعلاقه‌ای بودند که در خانواده‌های مذهبی پرورش یافته بودند. در آن نظام - من هم در همان نظام وارد حوزه شدم و روی علاقه شخصی طلبه شدم - اگر مدرک و حساب و کتابی هم نبود با همان حالت طبیعی پیش می‌رفت. یعنی هرکس جای خودش را به طور طبیعی پیدا می‌کرد و مشکل زیادی هم نداشت. این نظام به آن شکل، مزایا و معایبی هم داشت. مزیت این نظام آن بود که افراد علاقه‌مند و عاشق می‌آمدند و خوب هم رشد می‌کردند. بسیاری از شخصیت‌های ما در این نظام تربیت شدند. در کنار این افراد برجسته، افراد سطح پایین هم رشد می‌کردند که ضایعات حوزه محسوب می‌شدند. نبودن مدرک و اصل نبودن مدرک برای افراد ممتاز و برجسته و انگیزه‌دار، بسیار چیز خوبی



اعرافى:

وحدت حوزه و دانشگاه به صورت
برجسته و ممتاز در چند کار، خودش را
نشان داد. یک محور، بازنگری‌هایی
است که در سطح کلان دانشگاه و حوزه در مواد
و برنامه‌های درسی انجام شد.
محور دیگر عبارت است از تأسیس مراکزی که من
آنها را مراکز تلفیقی می‌نامم.

می‌دانم بالاخره روش‌ها و شیوه‌ها هم باید متناسب با جایگاه حوزه باشد. باید فضلاء، علماء و طلاب محترم حوزه بشینند و راه حل مناسبی را تدوین کنند. به گفته بعضی از دوستان، ما آمدم دانشگاه‌ها را درست کنیم حوزه‌ها را هم خراب کردیم. این یک مزاح است و بنده به طور جدی نمی‌گویم ولی به هر حال بعضی‌ها چنین اعتقادی هم دارند و من اگرچه اعتقادی به این موضوع ندارم ولی به هر حال طرح می‌شود. چرا؟ برای اینکه ما به جای اینکه یک تحول اساسی در نظام آموزشی دانشگاه‌هایمان ایجاد کنیم، یعنی به قول شما از انبوه خوانی پرهیز کنیم، گزینش استاد توسط دانشجو، تقویت پژوهشی و شیوه‌های سودمندی را که در حوزه‌ها وجود دارد را در دانشگاه گسترش بدهیم، متأسفانه در خود حوزه‌ها اینها را داریم فراموش می‌کنیم. حتی بعضی از دوستان نگران بودند که ما قبل از اینکه برای دانشگاه نگران باشیم بایستی به فکر حوزه‌ها باشیم اگر واقعاً منشأ انحراف دانشگاه، مبانی معرفتی جدید است، شما چگونه می‌شود که همین مبانی معرفتی جدید را در حوزه و به عنوان اینکه دانش روز و جدید را طلاب هم باید ببینند آموزش دهید؟

● **دانشگاه اسلام:** شما هنگامی که با یک نظام ارزشیابی مواجهید که حوزوی و دانشگاهی هر دو می‌خواهند در آن نقش ایفاء کنند، نمی‌توانید این دور را در طول زمان آنقدر معطل بگذارید که مثلاً فرد حوزوی ارزشیابی نشده به دانشگاه بیاید و آهسته آهسته خود را اثبات نماید. اگر ارزشیابی صحیح اجرا نشود، میزان خطا را افزایش خواهیم داد. نمونه عینی و

است ولی به هر حال این ضایعات را هم داشت. اما به دلیل اینکه ورودی و خروجی حوزه کم بود، ضایعات مزبور خود را خیلی نشان نمی‌داد ولی وقتی ما در نظام اسلامی قرار گرفتیم و آموزه‌های دینی به عنوان یک محور مهم شمرده شد و تقاضاهای زیادی از حوزه شد، ورودی کلان پیدا می‌کنیم و لازم است که در یک سطح کلان برنامه‌ریزی کنیم. واقع مسئله این است که چون در این سیستم، متوسطین، جزء ضایعاتند و خودشان هم نمی‌دانند که می‌خواهند چکار کنند و آینده چه خواهد شد، ضرورت‌ها اینها را به سمت افزایش تقاضای مدرک می‌کشاند. در حالت آرمانی می‌توانیم بگوییم مدرک‌گرایی نباشد ولی در مقام تحقق عینی و واقعی نمی‌توانیم چنین ادعایی بکنیم. به هر حال بایستی حساب و کتابی وجود داشته باشد. منتهی من معتقدم که ما برنامه‌ریزی کلان داشته باشیم، تقاضاها را ببینیم و به نیازها، پیشاپیش ببیندیشیم. بحث‌هایی نظیر انتخاب آزاد استاد در یک نگرش کلان هم قابل برنامه‌ریزی و اجرا است. به هر حال وقتی شما بیایید در سیستم کلان و تقاضای کلان، همان کاری را انجام خواهید داد که امروزه انجام می‌شود.

■ **منتظری:** کسی مخالف نظم دادن نیست. حوزه‌های علمیه با توجه به نیازهای جدید احساس کردند که باید یک تغییرات جدیدی را ایجاد بکنند که کاملاً فکر قابل توجیح و تحلیلی است. اما شما برای رسیدن به یک هدف ارزشی، اگر از یک راه غیر ارزشی جلو رفتید، نقض غرض کرده‌اید. نمی‌خواهم مدارک حوزوی را در آن چارچوب ببینم اما



الهام:
در پیام‌های آخر امام علیه السلام، ایشان
از ذوب شدن در یکدیگر سخن گفته‌اند.
منظور از ذوب شدن،
انحلال در یکدیگر نیز نیست، بلکه این ذوب شدن،
تجلی وحدت دین و سیاست،
وحدت دین و فکرش‌های اداره جامعه
و در واقع، این وحدت همان هویت واحد فرهنگی
جامعه ماست.

حوزه و دانشگاه مطرح کردند. طبیعتاً شرایط هم لازم است. اما آیا تا این شروط ایجاد نشده ما هم حرکت نکنیم؟ تا این شرایط فراهم نشده بگوییم تو به راه خودت برو ما هم به راه خودمان برویم؟ نه، در واقع من این دیدگاه که مشروط به شرایط حرکت بکنیم را جسارتاً مادی گرایانه می‌دانم، در حالی که پیشگامان این نهضت در زمانی که بدبینی عمیقی بین این دو وجود داشت این شعار را مطرح کردند که باید این دو قشر به هم نزدیک بشوند، این دو قشر باید در کنار هم باشند، باید وحدت داشته باشند و حتی کسانی مثل شهید مطهری، شهید باهنر، شهید مفتح، شهید بهشتی از خودشان اיתار به خرج دادند و آمدند در دانشگاه و گفتند ما، پیام‌آوران این راه هستیم و حال که شما نمی‌آیید پیش ما، ما پیش می‌آییم.

همان زمانی که این بزرگان برای تقریب حوزه و دانشگاه به دانشگاه تشریف آوردند، همان موقع بعضی از این بزرگواران مورد طعن و لعن قرار می‌گرفتند. لذا بنده در این جهت موافقم که باید یک زمینه‌هایی را آماده کنیم، یک مقدماتی هم لازم است ولی اینها شرط اصلی نیست.

□ اعرافی: آیا در طبع این دو نهاد، یک نوع اقتضای جدایی وجود دارد یا اقتضای همگرایی، و یا اصلاً لااقتضاء است؟

□ منتظری: من معتقدم که اگر ما دانشگاه را به عنوان یک نظام جدید آموزش و پرورش پذیرفتیم و اعتقاد داشتیم که دانشگاه به نحوی محصول تمدن اسلامی بوده و به یک نحوی به اروپا و جهان خارج از اسلام رفته و دوباره بازگشته، در اینجا

ملموس آن همین اساتید معارف اسلامی‌اند. شما وضع امروز اساتید معارف را مورد توجه قرار بدهید و وضعیت ده سال پیش آنها را، تا آنجا که ما بررسی کرده‌ایم، هیچکس مدعی نیست وضع گذشته بهتر از وضعیت امروز بوده است. در گذشته، فرض بر این بود که فرد فاضلی بیاید و در طول زمان خودش را در دانشگاه اثبات کند و اگر خودش را اثبات نکند آهسته آهسته از دانشگاه کنار برود ولی دانشگاه چنین تحملی را نداشت. ما چارچوبی را لازم داریم که در آن، دانشگاه استاد حوزوی را درک و فهم کند و حوزه هم آن چارچوب را بپذیرد و بالعکس. البته حوزه هم به صورت تعریف شده نیازهایی به دانشگاه دارد، اما حوزه این نیازها را بطور غیر رسمی در مؤسسات پژوهشی خودش برآورده می‌سازد، لذا این مشکل تا کنون در حوزه پیش نیامده است. مثلاً نیامده‌اند در حوزه، یک کلاس جامعه‌شناسی یا روان‌شناسی بگذارند و بعد بررسی کنند آن استادی که باید دعوت کنیم چه مشخصاتی داشته باشد، ولی چون در دانشگاه دروس معارف اسلامی گذاشته شده، ما می‌بینیم که دقیقاً به یک جدول تعریف شده روشن برای گزینش و ارزشیابی اساتید گروه معارف نیاز داریم.

□ منتظری: من این توضیح را بدهم که مخالف با ایجاد زمینه‌های وحدت نیستم.

● دانشگاه اسلامی: شما گفتید ضرورت ندارد.

□ منتظری: بنده عرض کردم که ما نباید وحدت حوزه و دانشگاه را مشروط کنیم به شرایط، در واقع ما باید تلاش کنیم در جهت تحقق آن پیامی که بنیان‌گذاران و پیشگامان وحدت

ما نمی‌توانیم اقتضای این دو را در این بدانیم که باید از هم دور باشند، ولی اگر دانشگاه را به عنوان یک نظام آموزشی ای که در واقع در چارچوب فرهنگ و تمدن اسلامی تعریف نشده و نبوده و اصلاً یک چیز مستحدثه و جدیدی است بدانیم و بگوییم اصلاً مبانی معرفتی دانشگاه یک مبانی ضد خدایی و ضد دینی و غیر اسلامی است، طبیعی است در این جا اقتضاء این است که اینها دو چیز متفاوتند و طبیعت این دو دوری از همدیگر است، برای اینکه اصلاً دین با ضد دین نمی‌تواند کنار هم بنشینند و وحدتی داشته باشند. اگر پذیرفته باشیم که - همانطور که جناب عالی هم اشاره کردید - در دانشگاه اسلامی یا حوزه‌های علمیه در زمان اقتدار تمدن اسلامی همه علوم اعم از فقه و فلسفه و رشته‌های دیگر علوم وجود داشته و اولین دانشگاه اسلامی هم متعلق به مسلمانان بوده، می‌شود گفت: نه، اقتضاء حوزه و دانشگاه اینطور نیست که با هم مخالف باشند. بنده اعتقاد دارم که قبل از اینکه منابع معرفتی، رشته تحصیلی و درسی تأثیر داشته باشد، خود این افراد هستند که موثرند، اینکه آیا مؤمن هستند، معتقد هستند و یا نه خدای نکرده افرادی هستند که اعتقاد درست و حسابی به مبانی اصلی و یا مجموعه مطالبی که در معارف دینی وجود دارد، ندارند؟

شما نگاه کنید آیا بیشترین مبارزین ما در دانشگاه‌های فنی بوده‌است یا در دانشکده‌های هنرهای زیبا؟ بیشترین مسلمانها و یا کسانی که به یک نوعی اعتقادی به حوزه و روحانیت داشتند، در دانشکده‌های علوم انسانی بوده‌اند یا در دانشکده‌های پزشکی؟ اتفاقاً در دانشکده‌های فنی و پزشکی بیشتر بوده‌اند.

● **دانشگاه اسلام:** در قسمت بعدی بحث، این پرسش را پیش رو داریم که اصول و امهات عملکردها و کارهای انجام شده چه بوده و ارزیابی نتایج و کارهایی که در این مسیر صورت گرفته است چیست؟ دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، جهاد دانشگاهی، دانشگاه امام صادق علیه السلام، در حقیقت محصول و نتیجه حرکت در مسیر وحدت هستند و در اینجا راه و مسیری را که طی کرده‌اند، دستاوردها و نتایجی که به دست آورده‌اند قابل تحلیل است. مثل اینکه جناب آقای اعرافی آماده پاسخ به این سؤال هستند، بفرمایند.

□ اعرافی: وحدت حوزه و دانشگاه به صورت برجسته و ممتاز در چند کار، خودش را نشان داد. یک محور، بازنگری‌هایی است که در سطح کلان دانشگاه و حوزه در مواد و برنامه‌های درسی انجام شد. کاری به آن نهادهای خاص تلفیقی و جانبی که در حوزه و دانشگاه هست ندارم. در متن نظام‌های آموزشی و پژوهشی دو طرف، تدابیری اندیشیده شد.

در این خصوص می‌شود به دو سه کار خوب اشاره کرد. در حوزه، در متن آموزش حوزوی دروسی در زمینه اقتصاد، روان شناسی، جامعه‌شناسی پیش بینی شد که بصورت دروس جنبی در حوزه معین گردید. اینها هنوز هم به عنوان دروس جنبی در حوزه شناخته می‌شوند و در مقاطع اول، دوم و سوم سطح، در کنار دروس فلسفه، فقه و اصول یعنی دروس اصلی حوزه، دروسی از حوزه‌های علوم انسانی‌اند که با توجه به اولویت‌هایشان پیش‌بینی شده‌اند. این حرکتی بود در جهت همگرایی و اصلاح که زمینه وحدت حوزه و دانشگاه را نیز فراهم کرد، به این ترتیب که طلبه یک سری معلوماتی از علوم جدید به خصوص علوم انسانی داشته باشد. این کاری است که در حوزه انجام گرفته است.

کاری که در دانشگاه انجام شد، پیش‌بینی کردن دروس معارف در دروس دانشگاهی بود. دروسی مانند تاریخ اسلام، اخلاق، معارف اسلامی و ریشه‌های انقلاب که این دروس عمومی، طبعاً اقتضاء این را داشته و دارد که به نحوی اساتیدی از دانشگاه به حوزه و یا اساتیدی از حوزه به دانشگاه بروند. این تحولی بود که عملاً و به صورت رسمی در دروس و متن نظام‌های آموزشی دو طرف پیش‌بینی شد که اقتضاء تبادل استاد را هم دارد. البته در دانشگاه به صورت رسمی تر و فراگیرتر انجام گرفت و به شکل سازمان‌دهی شده هم درآمد و به عهده نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه‌ها گذاشته شد.

محور دیگر عبارت است از تأسیس مراکزی که من آنها را مراکز تلفیقی می‌نامم. آموزش تلفیقی ای که در حوزه‌ها و مشخصاً در قم و از آن طرف هم در دانشگاهها و تهران شکل گرفت، حرکت دیگری در جهت وحدت بود. مؤسسه در راه حق یکی از این مراکز بود و بعد بنیاد باقرالعلوم و نهایتاً با تکاملی که در ساختارش به وجود آمد، به صورت مؤسسه

منتظری:

تحول اساسی باید در نظام آموزشی دانشگاه ایجاد شود و از انبوه خوانی پرهیز شود، گزینش استاد توسط دانشجوی، تقویت پژوهشی و شیوه‌های سودمندی را که در حوزه‌ها وجود دارد در دانشگاه گسترش یابد، متأسفانه در خود حوزه‌ها این موارد فراموش می‌شود.

امام خمینی علیه السلام و با محوریت آیت ... مصباح، اگرچه عملاً در متن نظام آموزشی حوزه نبود، اما به هر حال از ناحیه یک شخصیت حوزوی شناخته شده، دروس علوم انسانی وارد حوزه شده و رسمیت پیدا کرد. بعضی مراکز هم، همزمان یا بعد از آن بوجود آمدند که در زمینه های آموزشی کار می کنند مثل تربیت مدرس قم، دانشگاه مفید، دانشگاه باقرالعلوم و احیاناً مراکز دیگری که در فعالیت های آموزشی کار می کردند. البته در سال های اخیر، رشته های تخصصی حوزه رسماً راه افتاده و مراحل اولیه خودش را طی می کند.

در تهران نیز می توان از دانشگاه امام صادق علیه السلام نام برد و تا حدودی دانشگاه تربیت مدرس و به خصوص دانشکده علوم انسانی، مدرسه عالی شهید مطهری و چند مرکز دیگر که در این رابطه فعالیت می نمایند. در کنار اینها یک بحث پژوهشی هم مطرح است. بعضی از این نهادهایی که نام بردم، در کنار بخش های آموزشی، بخش های پژوهشی هم دارند. بعضی از این مرکز هم، صرفاً سابقه پژوهشی دارند، مثلاً دفتر همکاری حوزه و دانشگاه که کارش پژوهش است و آموزش را هم به عنوان یک امر جنبی در کنار خودش دارد. پس در واقع می توان گفت که وحدت در قالب مراکز علمی و پژوهشی، خودش را در این چند شکل نشان داد: هم تبادل استاد، هم تأسیس مراکز تلفیقی، هم تدوین برنامه های حوزوی در رشته های علوم انسانی که در واقع تلفیقی متناسب با این حوزه بود. به هر حال اینها اقدامات قابل توجهی است که انجام گرفته است.

● **دانشگاه اسلامیه:** آیا فکر می کنید متناسب با گستره فعالیت ها و اقدامات انجام شده، پیشرفت مناسبی در ایجاد وحدت میان حوزه و دانشگاه داشته ایم؟

■ **اعراف:** بر خلاف آنچه که گاهی گفته می شود اینها اصلاً هیچ ارتباطی با ایجاد وحدت و تعامل بین حوزه و دانشگاه نداشته، بنده معتقدم نتایج بدست آمده اگرچه ایده آل نیستند، اما در ایجاد زمینه های مناسب وحدت نقش خوبی داشته اند. زمانی که حوزه قبل از انقلاب را با حوزه بعد از انقلاب مقایسه می کنم، می بینم که زمینه های وحدت و ارتباط، بیشتر فراهم شده است. اینها زمینه ای را فراهم کرده اند که به هر حال طلبه امروز قم، استاد دانشگاه را می شناسد و بخش قابل توجهی از طلبه های قم با این مسایل آشنا هستند. این شناخت، زمینه مناسب برای درک و مفاهمه را فراهم می کند. در دانشگاه نیز تا حد زیادی همینطور است. منتهی ما در نظامی زندگی می کنیم که رشد و بقاء و کمال آن به بالاترین درجات این ارتباط و همکاری نیاز دارد. تلاش های انجام گرفته، بالاترین حد و

درجه مطلوب را تأمین نکرده و لذا می گوئیم اینها متناسب با نیاز موجود نبوده است، اما باید متصفانه داوری کنیم. اگر نهادهای تلفیقی، پروژه های مشترک، ارتباطات علمی، تبادل استاد، تبدالی که در نظام آموزشی شده، اگر اینها را برداریم چه شکلی پیدا می کند؟ قطعاً ما چندین درجه پایین تر می آئیم. اینها همه نقش دارند، منتهی باید از اینها توقع معقول داشته باشیم. به هر حال نمی شود کلاً ارزیابی منفی داشت. نموده های دیگر این ارتباط و همکاری، بیشتر در حوزه های عملی و اجرایی و مدیریتی کشور است که داستان خودش را دارد و می شود درباره آن به بحث نشست.

● **دانشگاه اسلامیه:** بد نیست به سطح این همکاری و پیوند هم توجه کنیم و سطح این پیوند را هم مورد توجه قرار بدهیم. شاید فکر کنیم که توانسته ایم به سطح خیلی عمیق تری نفوذ کنیم، اما ممکن است این احساس پدید بیاید که ما هر چه حرکت کرده ایم در سطوح ظاهر بوده و اصلاً نتوانسته ایم به سطح زیرین و عمیق تر برسیم. آقای منتظری، آیا نفوذ به عمق را معتقدید یا باقی ماندن در سطح را؟

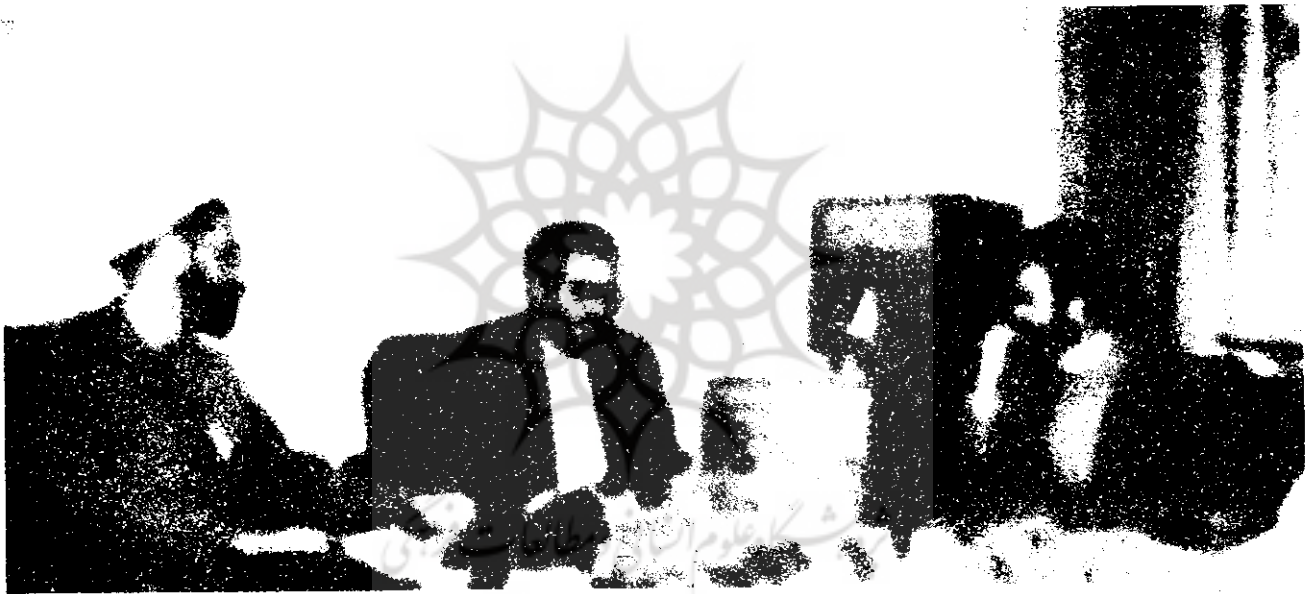
■ **منتظری:** وقتی که ما به تاریخچه این موضوع تا پیروزی انقلاب اسلامی برمی گردیم، می بینیم که بخشی از ریشه ها و پایه های این وحدت قبل از انقلاب و بخش عمده ای هم بعد از انقلاب مطرح شد که با شور و اشتیاق زاید الوصفی مواجه شد، به ویژه از سوی اقشار جوانی که هم در حوزه بودند و هم در دانشگاه و حتی من می خواهم مقداری زیاده روی کنم و بگویم که دانشگاهیان اقبال بیشتری برای نزدیک تر شدن به حوزه نشان دادند، احساس می کردند که به گنجی از معرفت و خلوص و دانش رسیده اند که قبلاً موانعی برای آشنایی با این پایگاه وجود داشته است.

بدخواهان همیشه گفته اند که منادیان وحدت نه برنامه ای دارند و نه فکری و نهایتاً در حد یک توضیح المسائل می توانند فکرشان را سازمان دهی کنند، ولی وقتی دیدند که یک رهبر روحانی از حوزه علمیه برخاست و توانست نهضتی به این عظمت را آغاز کند، آهسته آهسته دریچه هایی به سوی اقشار روشنفکر باز شد که نه، اینطور که فکر می کردند نیست و وقتی هم که شعار وحدت بخصوص از سوی حضرت امام علیه السلام مطرح شد، ما با یک اقبال شایسته مواجه شدیم. یکی از شعارهای اساسی انقلاب فرهنگی هم همین بود که در جهت تحقق وحدت حوزه و دانشگاه قدم برداشته شود و حرکت های فوق العاده زیبا و جالب توجهی هم اتفاق افتاد. سمینارهای مختلفی برگزار شد که شما در جریان هستید، مسافرت ها شکل گرفت و

دانشجوها به حوزه‌ها رفتند، حوزویان به دانشگاه آمدند، گردهم آیی‌های زیادی برگزار شد و خلاصه در یک فضای پرنشاط و پرشور، پایه‌های محکمتری برای این وحدت طراحی شد یا حداقل پیرامون آن مطالبی گفته شد. منتهی مثل همه مطالب خوبی که در این کشور با شور و اشتیاق شروع می‌شود و در نیمه راه به دلایل مختلف رها می‌شود، وحدت حوزه و دانشگاه در این امر متأسفانه در میانه راه ماند. اگر ما با همان شتابی که شروع کردیم به جلو می‌رفتیم، می‌توانستیم این همکاری‌ها را عمیق‌تر و گسترده‌تر کنیم. البته چیزهایی را که امروز بدست آورده‌ایم کم نیستند، وجود روحانیان در دانشگاه می‌تواند نمادی از این تقرب باشد و یا حضور دانشگاهیان در پاره‌ای از حوزه‌های درسی در حوزه‌های علمیه دستاورد کمی نیستند، اما خود من انتظارم بیش از اینها است. اگر آن

ممکن است بگویند که من به نوعی فرمالیسم اعتقاد دارم و به قول معروف ماله‌ای دستمان می‌گیریم و هر مسئله‌ای را صاف کنیم تا این وحدت به زور حاصل بشود، واقعاً اینطور نیست. اگر ما سعی و تلاش کنیم که این زبانها را به هم نزدیک کنیم، مفاهیم را به هم نزدیک کنیم و سوء تفاهم‌ها را از اطراف بعضی از مسائل، چه اعتقادی، چه سیاسی و چه اجتماعی بزداییم، چه در دانشگاهها و چه در حوزه‌ها، به نظر من آن وحدتی که مورد نظر پیشگامان است حاصل خواهد شد.

● **دانشگاه اسلام:** یعنی شما بیشتر از هر چیزی، مشوق‌ها و موانع در حین عمل را ملحوظ می‌کنید و یا به عبارت دیگر، تمایزها و زمینه‌های همگرایی و واگرایی در هر شرایطی وجود داشته و خواهند داشت، اما حتماً باید زمینه‌ای باشد که مشوق‌ها افزایش و موانع کاهش پیدا کند و اگر این مشوق‌ها را



تبدیل کنیم به اصول مفروضی در حرکت عمومی حوزه و دانشگاه، در حقیقت وحدت ایجاد شده است.
 □ منتظری: بله.

● **دانشگاه اسلام:** جناب آقای الهام! وقتی رجوع می‌کنیم به سخنرانیه‌ها و بیانیه‌های حضرت امام علیه السلام، می‌بینیم ایشان همیشه تعبیر به وحدت کرده‌اند. این نکته بسیار حساسی است. یکی دو جا حضرت امام علیه السلام تعبیر پیوند هم دارند، ولی عموماً تعبیر به وحدت کرده‌اند، در حالی که بعضی از بزرگان حوزوی در همین اواخر هم گفته‌اند که حرف از وحدت نزیم، نشدنی است، بگوییم «پیوند» و حرف از همکاری و پیوند بزیم. نکته بسیار عجیب این است که امام علیه السلام تعبیرش دقیقاً به وحدت است. پیام نوروزی حضرت امام علیه السلام در سال ۵۹ که «طلاب علوم دینی و دانشجویان دانشگاهها باید دقیقاً روی

شتاب اولیه ادامه پیدا می‌کرد، شاید دشمنان را بیشتر مأیوس می‌کردیم تا باز نتوانند بعد از مدتی زمزمه‌هایی که شما ملاحظه می‌کنید چه در حوزه و چه در دانشگاه دوباره شروع کردند مطرح کنند.

لذا، اینکه همکاری و پیوند حوزه و دانشگاه در چه سطحی است، طبعاً در سطح مطلوبی قرار ندارد و دلیلش هم این است که همان مسایل تاریخی باز گشته‌اند. یک مقدارش هم به توقعات که دانشگاه نابجایی از حوزه دارد و یا توقعات نابجایی که حوزه از دانشگاه دارد بر می‌گردد. باید توقعات، توقعاتی معقول و شدنی باشند و مهم‌ترین مدخل برای این وحدت، همزبانی است، یعنی یک زبان مشترکی پیدا کنند که این زبان مشترک، اگر چه در دانشگاه و حوزه زبان خاص خودش را دارد، اما در عین حال هم دانشگاهی متوجه شود و هم روحانی.

مبانی اسلامی مطالعه کنند و اسلام عزیز را جایگزین تمام کج اندیشی‌ها نمایند، خطاب عامی بود که در درونش روش‌شناسی بود. در حالی که امام علیه السلام می‌توانست ذکر کند که دانشگاهیان بیایند مبانی اسلامی را از حوزه یاد بگیرند، امام علیه السلام این تعبیر را نکرد، تعبیر خیلی دقیقی که هر دو روی مبانی اسلامی مطالعه کنند و در حقیقت، همگام با یکدیگر مسیر را طی کنند. آماده شنیدن نظرات جنابعالی هستیم.

الهام: نکته‌ای که شما فرمودید که امام علیه السلام تعبیر به وحدت کردند، من «پیوند» را به ذهن ندارم، اما یک جایی از بیانات امام علیه السلام نکته‌ای را بیش از وحدت دیدم که جای تأمل داشت. در پیام‌های آخر امام علیه السلام، ایشان از ذوب شدن در یکدیگر سخن گفته‌اند. ذوب شدن در یکدیگر شاید آن نکته‌ای است که آقای دکتر منتظری اشاره می‌کنند. آنجایی که این دو نهاد آموزشی به جایی برسند که هیچ دوئیتی میانشان نباشد. در این صورت، آیا می‌خواهیم حوزه را منحل بکنیم؟ یا دانشگاه را منحل بکنیم؟ خیر، منظور از ذوب شدن، انحلال در یکدیگر نیز نیست، بلکه این ذوب شدن، تجلی وحدت دین و سیاست، وحدت دین و نگرش‌های اداره جامعه و در واقع، این وحدت همان هويت واحد فرهنگی جامعه ماست. وقتی می‌گوییم حوزه و دانشگاه یکی بشوند، یعنی جامعه ما به یکپارچگی فرهنگی‌ای که داشته است باز گردد. به نظر می‌رسد که در گذشته، امور مزبور همگرا بوده‌اند و این جدایی‌ها، عارضه‌ای از دوران تجدد است. ما یک مقداری، عارضه تجدد از غرب را داریم و به این دلیل دچار این افتراق و شقاق شدیم ولی اکنون این شقاق را می‌خواهیم برداریم. اگر حوزه و دانشگاه یکی بشوند، جامعه هم به همدلی و همگرایی خواهد رسید و تعارضات درونی جامعه از بین خواهد رفت. این وحدت، مقتضایش وحدت در غایت است. وحدت در نگرش

به حقیقت، یعنی رابطه‌ای که دانشگاهی به عنوان عالم دانشگاهی علم جدید و حوزوی به عنوان عالم علم دین به جهان و هستی دارند و رابطه‌ای که هر دو با حقیقت دارند، باید به یک نقطه برسد و البته در آن نقطه، حرف غالب با حوزه است، یعنی در رسیدن به غایت و حقیقت، رابطه‌ای که دانشگاه و عالمان دینی با حقیقت دارند، همان رابطه‌ای باشد که دین تعیین می‌کند.

● **دانشگاه اسلام:** بالاخره شما هم بحث را فلسفی کردید. حالا من می‌خواهم بپرسم در نگاه به واقعیت چطور؟ آیا علاوه بر وحدت نگرش به حقیقت، وحدت نگرش به واقعیت را نیز قائلید؟

الهام: حالا می‌رسیم به این موضوع، ما می‌خواهیم بگوییم اگر این را بپذیریم، این وحدت در ارتباط با حقیقت است، وحدت در نسبتی است که علم با حقیقت و دین دارد و جامعه باید با دین داشته باشد. در آن صورت، بسیاری از مباحث تفرقه‌زا مطرح نمی‌شود که مثلاً حوزویان باید این لباس را در بیاورند یا دانشگاه باید از بین برود، یا حوزه بر دانشگاه قیومت داشته باشد و یا اینکه علوم باید تغییر کند و بحث درباره اینکه چه علمی باید محو شود و چه علمی باید ایجاد شود. این بحث‌ها شاید پیش نمی‌آمد.

من هیچ وقت فراموش نمی‌کنم حضرت آیت‌الله مشکینی در سلف سرویس کسوی دانشگاه، داخل صف در کنار دانشجویان می‌ایستادند یا در اردوهای مشترک شرکت می‌کردند. ما خودمان زمانی که مشکلات دانشجویی داشتیم می‌رفتم در جلسه جامعه مدرسین با اعضای جامعه مدرسین می‌نشستیم و راحت مسایل را در میان می‌گذاشتیم، صحبت می‌کردیم. این تفاهم، تبادل و اعتقاد هم وجود داشت که این آقایان باید راهنمایی کنند. این عادت خوب پیش آمد، اما

الهام:

حوزه با روش‌های فلسفی آشناست

و دانشگاه با روش‌های

حسی و ملموس، آیا این دور روش

مانع وحدت‌اند؟ ما فکر می‌کنیم

مانع نیستند. می‌توانیم با حفظ آن روش‌ها،

به وحدت لازم برسیم. این ارتباط دارد

با همان بحثی که امام علیه السلام فرمودند

فیزیک اسلامی یا هندسه اسلامی و فیزیک و هندسه

غیر اسلامی نداریم.



دولت مستعجل بود، حالا چرا؟ این جا است که به قول شما وقتی به نگرش به واقعیت‌ها می‌رسیم، چرایش را می‌توانیم پیدا کنیم.

● **دانشگاه اسلام:** آن نکته‌ای که من در ارتباط با واقعیت مطرح کردم از این ناحیه نبود. شما مطرح کردید که بحث وحدت حوزه و دانشگاه از نگاه امام بحث بسیار عمیق و فراگیری بود که حوزه و دانشگاه نسبت خودشان را با حقیقت روشن کنند و در اینجا نگاه برتر با حوزه است. اما سؤال اینجاست که نسبت این دو را با واقعیت بطور مطلق و بطور کلی چگونه تعیین می‌کنید و در این نگاه، وجه غالب با کدام است. امام علیه السلام در منشور روحانیت تعبیر می‌کند که حوزه‌ها از واقعیت‌های ملموس دور‌ترند و دانشگاه نزدیک‌ترند. این تفاوت در نگرش به واقعیت‌ها چگونه باید برطرف شود؟

□ **اعراف:** در مورد صحبت جناب آقای الهام باید عرض کنم که حقیقت در یک نگاه کلان، اهداف، آرمان‌ها و خط مشی‌های اصلی است و این چیزی است که ما از دین می‌گیریم. منتها در تحقق اهداف و آرمان‌های دینی و در کارشناسی‌های اجرای دین، حوزه باید خودش را با واقعیات مطابق کند و دانشگاه چون اتصال بیشتری با این امور دارد نگاه برتر، از آن دانشگاه‌هاست.

□ **الهام:** این نکته را من در روش می‌بینم. وقتی شما مسیرتان مشخص بشود که مثلاً حوزه در دانشگاه آمده است که چه کار کند، آیا آمده است قیومت کند، آیا آمده است مثلاً تغییر فرم دهد، آیا آمده است اصول و فقه را جایگزین علوم بشری کند؟ پاسخ این سؤالات، تبیین‌کننده روش‌های کار است و این روش‌ها، مانع رسیدن به وحدت نیستند و لذا امام علیه السلام این دو نگرش به واقعیت را مانع وحدت ندانست. حوزه با روش‌های فلسفی آشناست و دانشگاه با روش‌های حسی و ملموس، آیا این دو روش مانع وحدت‌اند؟ ما فکر می‌کنیم مانع نیستند. می‌توانیم با حفظ آن روش‌ها، به وحدت لازم برسیم. این ارتباط دارد با همان بحثی که امام علیه السلام فرمودند فیزیک اسلامی یا هندسه اسلامی و فیزیک و هندسه غیر اسلامی نداریم. طبیعتاً در روش علوم تمایزها و تفاوت‌هایی وجود دارد. روش در عرصه بحث‌های معقول هم فرق می‌کند. روش در فلسفه و فقه که یکی نیست.

● **دانشگاه اسلام:** اما بالاخره یک جا شما نگاه غالب را به حوزه دادید.

□ **الهام:** در نگرش به واقعیت، روش مشترک است. اینجا جای همزیستی است، یعنی اینجا نه می‌شود به روش دانشگاه بطور مطلق نگاه کرد و نه به روش حوزه، یعنی این

الهام:

دروس معارف که باید اسباب پیوند باشند، بعضاً اسباب تفرق هم شده‌اند. دانشگاه دروس معارف را جذب نکرده است، یعنی حضور روحانی در دانشگاه برای تعلیم دروس معارف، یک حضور پیوندی و غریبه شده است.

روش‌ها اصالت ندارند. در ارتباط با مقوله وحدت، حوزه می‌تواند در جایی که مقتضای کارش است از این روش‌ها استفاده کند، دانشگاه هم می‌تواند از روش‌های حوزه استفاده کند و این دو، هیچ کدامشان غالب نیستند.

حس‌گرایی اگر وجه غالب باشد ما به انحراف رفته‌ایم و اگر مسایل اجتماعی و طبیی را هم کاملاً با مسایل معقول و فلسفی حل کنید، باز همان دعوی قرون وسطایی پیش می‌آید. اینجا هیچ کدام از دو روش مزبور غالب نیستند، هر کدام حقیقتی در حوزه خودشان دارند. اینجا عقیده به امتزاج داریم، امتزاج و پیوند و اقتباس از یکدیگر.

اما آسیب‌های مخل وحدت در کجا وارد شد؟ روحانیت در دوره فعلی مظهر حاکمیت سیاسی است. اگر روحانیون تلاش کنند خودشان را از حاکمیت منفک کنند با انقلاب و نظام بیگانه می‌شوند. من نمی‌گویم که تمام کارکردهای حکومت نشأت گرفته از حوزه است، نه، بلکه غالبش از دانشگاه است ولی به اسم روحانی است، یعنی مشروعیتش ناشی از جایگاه عالمان دینی در نظام است، لذا هر روحانی در دانشگاه، مظهری از حاکمیت سیاسی نظام است و آسیب‌هایی که در این حاکمیت وجود دارد، به حضور روحانی در دانشگاه نیز سرایت می‌کند، یعنی کارکردهای حکومتی در دانشگاه که با آسیب‌ها و مشکلاتی مواجه بوده، روحانی است که در برابر این آسیب‌ها قرار دارد، حال یا باید توجیه‌گر آسیب‌های حکومتی باشد که در آن صورت به توجیه‌گر علم حکومتی تبدیل خواهد شد و اگر بخواهد مخالفت کند، جایگاهش تعریف نمی‌شود و تعارض پیدا می‌کند.

□ **منتظری:** از خود حوزه هم طرد می‌شود.

□ **الهام:** آن هم مشکل دیگری است. یعنی هم دانشجو را در نگرش به روحانی و هم در ارتباط با حوزه دچار تعارض و مشکل می‌کند. واقعاً اینها آسیب‌هایی است که باید پذیرفت و برای حل آنها اقدام جدی کرد.

در فضای کنونی که دشمن در حال توطئه، جو سازی و تخریب اذهان است، کار تعریف روحانیت و نحوه حضورش



اعرافى:

فنادهای روحانی به این کار بطور عمیق نپرداختند که تبلیغ در یک فضای اقتدار دینی، ضمن اینکه ابزارها و امکانات تبلیغ را در اختیار دین می‌گذارد، در عین حال از جهاتی آن را آسیب‌پذیر می‌کند.

در دانشگاه خیلی پیچیده و حساس می‌شود، در حالی که روحانیت نتوانسته در دانشگاه با این پیچیدگی کنار بیاید، یعنی واقعاً تعریف حضور روحانی در دانشگاه، بسیار دقیق، ظریف و شکننده شده است. ما در این قضیه شاید نتوانستیم حدود را تعریف کنیم و نحوه حضور را کنترل کنیم. این یکی از آسیب‌هاست. برخی تبلیغات سوء هم به این بحث دامن زده است و مثلاً تسلط حوزه بر دانشگاه و یا قیمومت روحانیون در دانشگاه را مطرح کرده‌اند. تبلیغات مستمر، تأثیر خودش را داشته است، بخصوص در سال ۷۰-۶۹ و با آن سخنرانی‌های کذایی در اصفهان، موضوع خیلی نضج پیدا کرد. یعنی دانشگاهیان را در یک تعارض و ابهام جدی قرار داد که آنان فردا در جامعه چه جایگاهی دارند؟ آیا روحانیون از اول آقا و ولی هستند و دانشگاهیان از اول تحت سلطه آنان؟ اینها تبلیغات سویی بود که به کارکردهای دیگری هم گره خورد و سبب شد که دعوای سنت و تجدد نیز، مطرح گردد یعنی واقعاً در این بخش، به جای حرکت به سوی وحدت یک حرکت ارتجاعی غلیظی به گذشته پیدا کردیم.

حوزه در دانشگاه چگونه حضور پیدا کرد؟ در قالب درس معارف اسلامی و در نهاد نمایندگی از سال ۷۲ به بعد که به صورت سازمان یافته در دانشگاه حضور یافت. البته نهاد نمایندگی، آنچنان شکل سازمانی هم ندارد و غالباً یک روحانی است که در دانشگاه حضور فرهنگی و اداری دارد، اما درس معارف یک نهاد دانشگاهی است که برای حضور حوزه در دانشگاه تشکیل شد. یکی از آفت‌هایمان هم ناشی از این بود. ما با چه اهدافی درس معارف را تأسیس کردیم؟ ما می‌خواستیم به همان حقیقت برسیم و می‌خواستیم تغییر رفتار ایجاد کنیم و باورهای دینی را تقویت کنیم. اما در برنامه‌ریزی محتوایی این درس آیا ارزیابی کرده‌ایم که اکنون به چه نتایجی رسیده‌ایم؟

آیا واقعاً غرض آموزش بود یا ایجاد باور؟ هر چند آموزش خود به خود در درازمدت باور ایجاد می‌کند ولی یک بازنگری در حوزه درس معارف هم لازم داریم. درس معارف که باید اسباب پیوند باشند، یک مقدار مشکلات پیدا کرده و بعضاً اسباب تفرق هم شده‌اند. دانشگاه هم درس معارف را جذب نکرده است، یعنی حضور روحانی در دانشگاه برای تعلیم دروس معارف، یک حضور پیوندی و غریبه شده است و هنوز جایگاه درس معارف در دانشگاه تعریف شده نیست. خیلی از دانشگاهها می‌گویند با داشتن دانشکده‌های الهیات، درس معارف مأخوذ از حوزه چه معنا دارد؟

الان هم بازنگری بخش معارف از مسایل اساسی‌ای است که می‌تواند این رابطه را حل کند. اگر بتوانیم این مسئله را خوب حل کنیم و مشکلات را رفع کنیم، راه وحدت باز می‌شود. من باشدت با انحلال درس معارف مخالف هستم، ولی ساختار و جایگاهش را از بزرگترین معضلات در این بخش می‌دانم. این را باید حل کنیم و تلکیف‌اش را روشن کنیم. مسئله درس معارف، تأثیرات سویی هم بر حوزه داشت. حوزه هم جداً نگران شد که اگر یک فاضل حوزوی بخواهد هویت اجتماعی داشته باشد باید مدرک داشته باشد و دانشگاهی تعریف بشود. اصالت هزارساله از بین رفت و شد پنجاه ساله. یعنی آن مقدار که حوزه «دانشگاه زده» شد، دانشگاه اینقدر «حوزه زده» نشده است. مسئله تغییر در وضعیت فکری دانشگاه با درس معارف به تنهایی حاصل نمی‌شود، زیرا ما یکپارچگی در علوم پیدا نکردیم. الان دانشگاه از این حیث دچار تعارض است. اگر چه در علوم محض و فنی و پزشکی مشکل کمتری داشته‌ایم، ولی در علوم انسانی به نحوه شدیدی مشکل وجود دارد. شما در دوازده واحد درس معارف، اگر موفق شوید که به دانشجوی نگرش اسلامی بدهید، ولی یکصدوسی واحد باقی مانده که پایه و بنیان چیز دیگری است و آنها است که سازنده فکر دانشجوی است. زیر ساختهای فکری‌ای که در علوم دانشگاهی هست، از جهت روش یا محتوی همسنخ با علوم حوزوی ندارد و دانشجوی یک چیزی در علوم فرا می‌گیرد و چیز دیگری را در معارف دینی فرا می‌گیرد و این دو تا با هم جمع نمی‌شوند. لذا، در این بخش هم به وحدت نمی‌رسیم مگر اینکه هماهنگی در پایه‌های آموزش در علوم انسانی ایجاد کنیم.

● **دانشگاه اسلامیه:** جناب آقای اعرافی در شرایط فعلی

اولویت اول یا مهمترین قدمی که باید در راه عملی وحدت برداشته شود، بین همه دستگهائی که شناخته شده هم هستند، چیست؟

اعرافى: عرض کردم که همه مجموعه‌ها کارهایی را انجام می‌دهند و معمولاً کارجانبی است. این کارها باید تقویت بشود، این مجموعه‌ها بایستی کارخودشان را دنبال کنند، ولی حرف نهایی را نمی‌توانند بزنند. ضمن اینکه من دفاع کردم از تأثیر مؤسسات علمی - پژوهشی پیرامونی در حوزه و همینطور دروس معارف در دانشگاه. اگر بخواهیم با یک نگاه دقیق حوزه را تحلیل کنیم، مجموعه طلبه فاضل و استاد حوزه را می‌شود به سه بخش تقسیم کرد. دانشگاه هم همینطور. یک بخشی در حوزه علمیه نسبت به این مسئله بی تفاوت است. هیچ در این حال و هوا نیستند که دانشگاه چیست؟ و آیا باید با آن ارتباط داشت یا نداشت؟ یک دسته‌ای هم - البته کم هستند - اصلاً مخالف با این بحث‌ها هستند و می‌گویند اصلاً نیازی به این بحث‌ها نداریم و بایستی وارد این مقوله‌ها بشویم. یک دسته‌ای هم معتقد به ایجاد نیاز جهت رابطه و تعامل هستند، اینها کسانی هستند که اصول و مبانی انقلاب را قبول دارند. کار اصلی‌ای که ما باید بکنیم آن است که در بطن و بدنه اصلی حوزه، این دسته سوم یعنی معتقدان را بیشتر کنیم. در معتقدان هم دو دسته وجود دارند: یک دسته به مسئله سطحی نگاه می‌کنند که کم هم نیستند. دسته دیگر که متعمق در موضوع هستند، می‌دانند که این بحث ریشه و سوابق دارد، آسیب‌ها دارد، خطر‌ها دارد و بحث ساده‌ای نیست.

من فکر می‌کنم کارهایی که بصورت پیرامونی انجام می‌گیرد، در متن حوزه تا حدی تأثیر می‌گذارد ولی به هر حال باید نظام آموزشی و پژوهشی و کار اصلی حوزه را طراحی کرد به گونه‌ای که در تفکر اصلی و بدنه حوزه بصورت متعمق توجه به این ارتباط وجود داشته باشد. اگر این توجه ایجاد شود، اولویت کار به نظر من این است که در متن و بدنه اصلی حوزه این اندیشه و پایه‌ها و مبانی واقعاً تقویت بشود. برای وصول به آن هم باید، زبان مشترک را ایجاد کرد، درک مشترک را ایجاد کرد و همان آداب مباحثه و مفاهیم را تفهیم کرد و جا انداخت. از طرف دانشگاه هم به همین صورت هست. در علوم انسانی تعدادی از اساتیدی که با سابقه هستند و از معتقدان به وحدت هستند وجود دارند، همچنین در متن و بدنه دانشجویان؛ به علوم انسانی هم منحصر نیست، در رشته‌های دیگر هم همینطور است، رشته‌های فنی و پزشکی و ... به نظر من اولویت در دانشگاه با دروس معارف است و باید این دروس را جدی بگیریم. باید حضور روحانی در دانشگاه را حضور عالمانه و محققانه کنیم.

اصولاً در تبلیغ دینی بعد از انقلاب یا حداقل بعد از جنگ

نیندیشیده‌ایم که تبلیغ دینی در یک جامعه دینی دشوارتر است. زیرا تبلیغ دینی همراه با اقتدار و از موضع اقتدار، آسیب‌هایی را متوجه نظام خواهد کرد. نهادهای روحانی به این کار بطور عمیق نپرداختند که تبلیغ در یک فضای اقتدار دینی، ضمن اینکه ابزارها و امکانات تبلیغ را در اختیار دین می‌گذارد، در عین حال از جهاتی آن را آسیب‌پذیر می‌کند. من فکر می‌کنم این فقط مربوط به دانشگاه نیست، یعنی پدیده تبلیغ دینی در نظام و اقتدار دینی کلاً آسیب‌هایی دارد که فرصت نیست وارد آن بشویم، پنج تا شش آسیب ایجاد می‌کند، در حالی که ما آسیب‌شناسی تبلیغ دینی نکرده‌ایم. اگر روحانیت بخواهد در دانشگاه تبلیغ دینی کند، این تبلیغ آسیب‌هایی را به لحاظ موضع اقتدار به روحانیت وارد می‌کند. من نمی‌گویم اقتدار را برداریم و تفکیک کنیم بین روحانیت و اقتدار سیاسی، بلکه آسیب‌هایی وجود دارد اما قابل‌معالجه است. راهش را هم این می‌دانم که حضور عالمانه روحانگی از موضع علوم تخصصی در دانشگاه گسترش یابد و دانشجو احساس کند که او را درک می‌کنیم. این یک اولویت است که باید برای بدست آوردن آن در رشته‌های تخصصی اندیشید. هم اساتیدی که بطور تخصصی در این رشته‌ها مطالعه می‌کنند بطور جدی فعالیت کنند، هم کتابهای موجود دروس معارف بازنگری شود.

منتظری: به نظر من جناب آقای اعرافی به نکات خوبی اشاره فرمودند، اما با نتیجه‌گیری‌شان آنچنان موافق نیستیم. استنباط من از بحث‌های اصولی و اساسی و پرداختن به مبانی، آن است که کار تفرقه‌زا انجام ندهیم. ایشان نکات ارزنده‌ای را مطرح کردند، از جمله ایجاد هم‌زبانی، اشتراک، مفاهیم و رفت و آمد و بنده با اینها موافقم. شاید دوستان جلسات مشترک میان دانشگاهیان و حوزویان را به خاطر داشته باشند. اما امروزه این نشست‌ها تعطیل شده است. اینها را باید دوباره احیاء کرد. روز وحدت حوزه و دانشگاه می‌آید و می‌رود و کسی اصلاً حال و حوصله صحبت از وحدت حوزه و دانشگاه را ندارد، در حالی که در گذشته در شبستان‌های مدرسه فیضیه یا در مسجد دانشگاه یا در خوابگاه‌ها، طلبه‌ها و دانشجویان جلسات مشترک صمیمانه‌ای برگزار می‌کردند. به نظر من باید این را دوباره زنده

اعرافى:

حضور عالمانه روحانی از موضع علوم تخصصی در دانشگاه، از آسیب‌های تبلیغ در موضع اقتدار خواهد کاست.



اولویت‌ها صحبت کنید. روشن‌ترین پیشنهادی که بعنوان قدم‌های اصلی تلقی بشود، کدام است؟

◉ الهام: مطالبی که جناب آقای اعرافی و جناب آقای منتظری فرمودند نکات ارزنده‌ایی است، این نقطه اگر محل عزیمت حرکت ما باشد من با آن موافقم، چرا که نشست‌های مشترک حوزه و دانشگاه، رفت و آمدها و همدلی‌های ما صمیمیت می‌آورد. در صمیمیت، گفت‌وگو متضاد هم ایجاد افتراق و شقاق نمی‌کند، مثل یک درگیری خانوادگی است، مثل مباحثاتی است که در خود حوزه هم وجود دارد، ولی دیگر تنها سوء تفاهم وجود ندارد. اما در این نشست‌ها نباید متوقف بشویم. اگر در نشست و برخاست متوقف شویم، حداکثر این است که رفیق خوبی می‌شویم، اما تنها در قشر معتقد تأثیر خواهد داشت، در کل بدنه و قشری که با دین آشنایی آنچنانی ندارد تأثیری ایجاد نمی‌کند. ما باید هدفمان این باشد که بر روی آنها نیز تأثیرگذار باشیم. آن تأثیرگذاری، با اصلاح ساختار تفکر ایجاد می‌شود، یعنی همان اسلامی کردن دانشگاه تحقق پیدا می‌کند. مبانی فکر دینی باید در حوزه اندیشه و تفکر به تمام علوم رسوخ کرده و به تدریج ایجاد باور بکنند.

این نیاز وجود دارد، اما اگر ره‌ایش کنیم به تدریج فراموش خواهد شد. یک سالی هم که مقام معظم رهبری مسئله اسلامی کردن دانشگاه را مطرح کردند، سؤال و خواست مهم دانشگاه بود، خودشان دوباره به صحنه آمدند ولی بعد از دو سال از آن قضیه، بعد از تبلیغات سوء، دوباره افت کرد و خاموش شد.

◉ منتظری: البته الان شورای عالی انقلاب فرهنگی دارد روی این مسئله کار می‌کند. الان اصول کلی اسلامی کردن دانشگاه‌ها تصویب شده و در دستور کار شورا وجود دارد. سیاست‌های کلان تصویب شده و انشاءالله برنامه‌ریزی آغاز خواهد شد.

◉ دانشگاه اسلام: چه قدر واقعاً این حرکت تصمیم‌گیران و سیاست‌گذاران در ایجاد زمینه برای رفتن به سوی وحدت حوزه و دانشگاه می‌توان امید بست؟

◉ منتظری: اگر به اصطلاح خط‌کشی‌های سیاسی و جناحی نباشد صد در صد، ولی اگر قرار باشد در فضای سوء تفاهم‌های سیاسی و جناح‌بندی‌های سیاسی باشد صفر

کنیم. این از اولویت‌هایی است که می‌تواند بحث وحدت حوزه و دانشگاه را برای همیشه داغ نگه دارد و در عین حال در عمل راه خودش را پیدا بکند، والا بحث انتزاعی خواهد شد. به هر حال من خودم اصرارم بر این است که قصد و منظور پیشگامان این نهضت آن است که این دو پایگاه فکری همیشه در کنار هم باشند. شما جامعه ما را نگاه کنید، ساختش، بافتش این است. یک جایی هست به نام حوزه‌های دینی و یک جایی هم هست به نام دانشگاه و اینها بالاترین مراجع فکری و علمی این کشور هستند. اینها محکوم هستند که در کنار هم باشند. اگر نباشند ما در آبادانی، استقلال، آزادی و در اداره جامعه بدون این وحدت مشکل خواهیم داشت و آن نکته‌ای را هم که فرمودند راجع به تبلیغ دین در موضع اقتدار، واقعاً موضوع درستی است. ما کم‌تر به فکرش بوده‌ایم. به نظر من یک کارهایی شده اما کافی نیست.

◉ دانشگاه اسلام: پس به نظر شما، اولویت در برنامه‌ریزی برای ارتباط مداوم و مستمر دانشگاه و حوزه می‌باشد و به تعبیری، اگر ما برنامه‌گفت‌وگو ثابت حوزه و دانشگاه را داشته باشیم که هر فصلی یک بار برگزار بشود می‌تواند در این امر تسریع نماید.

◉ منتظری: بله! حوزویان به دانشگاه بروند، دانشگاهیان به حوزه بروند. اگر یک دانشگاهی حرفی زد که برای حوزه سوء تفاهم ایجاد کرد، بلافاصله بپرسند شما چه می‌خواستید بگویند؟ اگر یک حوزوی حرفی زد، زود آن را محملی برای تاختن به حوزه و اندیشه دینی نسازیم بلکه بپرسیم منظور شما از این مسئله چیست؟ شاید اصلاً همان حرف ما را دارد می‌زند. در بسیاری از موارد اینطور است. اما از آن جاکه این کارها نمی‌شود، دشمن و توطئه‌گران می‌آیند و سوار بر این موجها می‌شوند و فاصله ایجاد می‌کنند و اتفاقاً این همان چیزی است که امام علیه السلام از آن نگران بودند. اگر حوزه و دانشگاه با هم یکی باشند، بعید می‌دانم دشمن بتواند کوچکترین آسیبی به این مملکت برساند. این یک وظیفه مهمی است که همه به عهده داریم و هرکس که در این رابطه کوتاهی کند، به شهدا، امام و مردم خیانت کرده است. هرکس از هر کجا و در هر پست و مقامی که باشد فرقی نمی‌کند.

◉ دانشگاه اسلام: جناب آقای الهام! شما هم در مورد

درصد. چون هرچه که این بگوید، آن چیز دیگری برداشت می‌کند، داستانش را هم که گفتیم. اگر چنین فضایی باشد فایده‌ای ندارد. اما اگر در یک فضای خدایسندانه که در واقع برای انقلاب و آینده این کشور دلسوزی وجود داشته باشد، من به آینده امیدوارم. به هر حال، حوزویان و دانشگاهیانی که ما می‌شناسیم همه در واقع، معتقدند که باید از دستاوردهای این نظام که منجمله استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی است، حمایت و حفاظت بشود. دستاور این نظام چیست؟ ولایت فقیه است. ما اگر ولایت فقیه را از نظام بگیریم، دیگر چیزی باقی نخواهد ماند. روشنفکران باید به این تئوری بچسبند، چرا که ولایت فقیه در مقابل آن تفکر فسیل شده ارتجاعی در حوزه مطرح شد که می‌گفتند چکار به حکومت دارید، شما بروید مسئله‌تان را بگویید، احکامتان را بگویید. ولایت فقیه یک چنین تئوری‌ای است، خوب باید روشنفکران از آن حمایت کنند. البته حمایت خواهند کرد و حمایت می‌کنند. دست‌اندرکاران و مسئولان به این امر اعتقاد دارند و حاضرند برای آن جانفشانی هم بکنند. منتها گاهی ابرهای تاریک سیاسی این موضوعات را در بر می‌گیرد و باعث می‌شود ما نتوانیم وحدت را محقق سازیم و اگر فضای سوء نباشد، در یک فضای تفاهم و دوستانه، صد در صد می‌شود این کار را پی‌گیری کرد.

● **دانشگاه اسلام:** دیدگاهی هم در یکی دو سال اخیر پیدا شده که معتقد است نبایستی کاری به تصمیم‌گیری‌های افراد و نهادهای تصمیم‌گیرنده رسمی داشته باشیم، بلکه باید تبدیل بشویم به همان جریان خودجوش و انقلابی‌ای که می‌تواند اندیشه وحدت حوزه و دانشگاه، اسلامی شدن دانشگاه و مسایل این چنینی را در میان دانشگاهیان و حوزویان مطرح کند. یعنی نخبگان موجه در حوزه و دانشگاه که با هم تا حد زیادی هم زبان هستند، اینها راه بیفتند در حوزه و دانشگاه و هر جا می‌رسند راجع به امهات این مسائل بحث کنند. به نظر شما آیا این شیوه‌وروش می‌تواند محمل و بستر اصلی این حرکت قرار گیرد؟
● **منتظری:** من تأکید می‌کنم که این کارها بشود، اما نمی‌تواند محمل و بستر اصلی حرکت بشود، چرا که نظام مدیریتی کشور جا افتاده و نمی‌تواند حرکت‌هایی که خارج از حوزه مدیریت و اقتدارشان انجام می‌شود را هضم کند و طبعاً باید بپذیریم که بالاخره دانشگاه و حوزه مدیریت خاص خودشان را دارند و اگر بخواهیم در حوزه بدون هماهنگی با مسئولان آن یک کاری را راه بیندازیم، با شکست مواجه خواهیم شد و اصلاً به عنوان یک امر مشکوک تلقی خواهد شد، ولی اگر این کار با هماهنگی مسئولین مربوطه انجام شود، خوب طبعاً استقبال خواهد شد.

فضای مناسب نیز فراهم خواهد شد، البته این کارها نبایستی رنگ و بوی دولتی و حکومتی و سفارشی پیدا کند، یعنی اینکه بخشنامه‌ای نشود، دستورالعمل از بالا به پایین نباشد، بلکه حرکت‌های خودجوشی باشد که در چارچوب قوانین و ضوابط و ساختار نظام مدیریت کشور انجام شود. کار پسندیده‌ای است، اما نمی‌تواند بستر اصلی باشد.

● **دانشگاه اسلام:** جناب آقای الهام شما هم اگر مطلبی

در این باره دارید بفرمایید.

● **الهام:** آن آفت را که دارد. نیروهای مستقل از مدیریت دانشگاه و حوزه را نمی‌توان به این شکل درست کرد. مسئله به موضوع تفکیک دین از سیاست هم بر می‌گردد. شما می‌خواهید رابطه‌تان را با حکومت چگونه تعریف کنید؟ نه به این معنا که همه کارها باید در قالب حکومت باشد، اما ارتباط قانونی را باید ایجاد کنیم و این ارتباط رسمی، خود به خود ارتباط طلبه و دانشجو را پوشش می‌دهد. وقتی شما می‌خواهید در دانشگاه وارد آموزش بشوید، باید جایگاهتان را در دیوان سالاری تعریف کنید. مشکل دروس معارف هم همین است، یعنی جای خودش را تعریف نکرده که دچار مشکل شده است.

● **دانشگاه اسلام:** اتفاقاً اگر توفیقاتی بدست آمده از

مسیری بوده که در درون دیوانسالاری نبوده است. کسانی که در این رابطه حوزه را فعال کرده‌اند، هیچ‌کدامشان با اقبال نظام دیوان سالاری حوزه مواجه نشده‌اند ولی رشد حوزه را به دنبال خودشان آوردند. در مورد دروس معارف که محل بحث است، ایده‌ای مطرح است و حتی از میان مسئولان در حد وزرا و مدیران نیز گاه و بی‌گاه از آن دفاع می‌کنند که ما بجای اینکه بیاییم واحد درس اخلاق داشته باشیم، یک درس اخلاق شناور و واسع و دامنه‌دار را در دانشگاه به جریان بیندازیم، درسی که در چارچوب ضوابط آموزشی محصور نشود.

● **الهام:** اگر شما درس را شناور کنید، دانشجو می‌آید سرکلاس شما، وقتی پرسش و جدال کردید می‌شود حسینه ارشاد، ولی آن درسی نخواهد بود که در بدنه تفکر بصورت نهادینه تأثیر بگذارد. یک قشری علاقه‌مندند و می‌آیند در کلاسها، این روش تأثیرگذار هست، قطعاً تأثیرگذار است، ولی آیا می‌توان آن را در دراز مدت نهادینه کرد؟ یک روز هست، یک روز نیست. یک روز غربت دارد، یک روز شوکت دارد، اما تداوم نخواهد داشت.

● **دانشگاه اسلام:** با تشکر از شما عزیزانی که در این

گفتگو شرکت کردید. این بحث همچنان جای کندوکاو بسیاری دارد که به آینده واگذار می‌کنیم.